

معنا شناسی ثابت / متغیر، نص / رأی

در سیاست شرعی

طوبی شاکری گلپایگانی

عضو هیأت علمی دانشگاه امام صادق (علیه السلام)

فقه سیاسی از فروع و انشعاب‌های فقه کلان اسلامی است که عهده‌دار تبیین تئوریک و موجه‌سازی نظریه سیاسی، و مستلزم تأمل در محتوی و مفهوم نظریه خلافت و امامت است.

در واقع درک معنای سیاست شرعی در فقه سیاسی زمینه ظهور قرائت و روایتی نو از فروع دیگر فقه از جمله فقه خانواده، فقه اقتصاد و فقه جزا را فراهم می‌آورد. در نتیجه سویه فردگرایانه این فروع را به معناشناسی اجتماعی از نصوص متمایل می‌کند. همچنین هم‌زمان با خصیصه خود آیینی و خود ارجاعی این فروع، آن‌ها را به طرف وابستگی فزاینده به یکدیگر سوق می‌دهد.

این تحلیل سیستمی از فقه سیاسی، در عین حال مانع از بنیادین شدن و مرکزیت مقولات و مفاهیم سیاسی، خاصه مقوله قدرت در کل سیستم است. تأملات مبتنی بر فقه سیاسی در نهایت متمایل به تعیین حدود اختیارات دولت، تبیین زمینه‌ها و شرایط مشروعیت رأی امام و رفع پارادوکس ثابت/متغیر و نیز نص/رأی است.

یوسف القرضاوی در تحلیل اصل پنجم از اصول هشت‌گانه حسن البنا این زمینه‌ها و شرایط را در «ما لا نص فیہ»، «فیما یحتمل وجوهاً عده» و «فی المصالح

- در مواردی که نص فقهی در زمینه موضوع مطروحه وجود ندارد، امام مجاز به اعمال رأی با ضوابط و شرایط ویژه‌ای است که شهید صدر تحت عنوان منطقه فراغ به آن پرداخته است. در مواردی است که نص غیرقابل تأویل وجود ندارد و رأی فقیهان رأی واحدی نیست، بلکه مستند حکم تأویل‌پذیر و از ظواهر است و اختلافات فقهی در زمینه مربوطه وجود دارد.

المرسله^۱ می‌داند. البته به شرطی که در تعارض با اصول و قواعد مسلم شرعی نباشد. وی از جمله خصیصه‌های ذاتی رأی امام را امکان تغییر آن به تناسب تغییر عرف و عادت می‌داند.

وی سپس با تأکید بر مقاصد شرعی در فقه معاملات، سیاسات و جزا به ارائه ملاک‌های تغییر رأی امام می‌پردازد و برخلاف عبادات که آنها را مبتنی بر تعبد صرف می‌داند، در فروع دیگر فقهی بر درک مقاصد و ضرورت تحقق آنها تأکید دارد.

تأملات فزاینده فقهی در ارائه نظریه سیاسی و طرح خطوط اساسی سیاست شرعی از سوی عالمان عرب و اهل سنت در دهه‌های اخیر، در خور تأمل جدی است؛ اما پرسش تاریخی در مواجهه با کلام و فقه اسلامی این است که چرا به رغم سویه‌های سیاسی کلام اسلامی و تأثیر و هم‌سوئی اصول فقه و به تبع آن فقه از آموزه‌های کلامی، جریان تأملات فقه سیاسی به سوی تقلیل‌گرایی پیشرفته است. این در حالی است که موجه سازی نظریه خلافت، اولین فرعی است که کلام و فقه اسلامی در آغاز تکوین خود با رویکردی جانبدارانه با آن مواجه است و عمده‌ترین مسأله‌ای است که شکاف شیعی - سنی را در طول تاریخ فقه و کلام اسلامی عمق بخشیده است.

فقه اهل سنت از آغاز تکوین علمی و استدلالی خود، با مسأله خلافت به مثابه فرعی از فروع فقه، یا بعضاً بخشی از کلام، مواجه بود اما هیچ‌گاه به طور جدی به موجه سازی نظریه سیاسی و نظریه خلافت نپرداخت. زیرا تا ظهور اجماع به مثابه یکی از منابع و مأخذ استنباط فروع فقهی و سازماندهی اصول فقه از سوی شافعی، راه درازی در پیش بود تا با استناد به اجماع، نظریه خلافت محملی اصولی - فقهی می‌یافت. اما این تقلیل‌گرایی با انسداد باب اجتهاد و طرح «نظریه تقلید» مجدداً اوج گرفت. جریان سد باب اجتهاد و تقلیل‌گرایی فقه سیاسی به تمایلات و حمایت حاکمیت از آن مرتبط است که روح اجتهاد آزاد مبتنی بر عقلانیت را که به گفتمان و جدل شیعی - سنی در فروع فقهی می‌انجامید و

۱- اهل سنت از موارد و زمینه‌های اعمال رأی امام به مصالح مرسله اشاره می‌کنند؛ یعنی مصالحی که نفیاً و اثباتاً در خصوص آنها نص شرعی وجود ندارد.

زمینه‌های تبیین عقلانی نظریه‌های امامت را فراهم می‌آورد، به نفع خلافت نمی‌دید. خاصه اینکه هم‌زمان با گفتمان‌های علمی آزاد، مبارزات عملی و مخفیانه فرق شیعی، خلافت را تهدید می‌کرد.

اما فقیهان شیعی از آن رو به روش‌شناسی فقه فردی و معناشناختی فردگرایانه کشیده شدند که کلام و فقه شیعی همواره به عنوان جریان ایدئولوژیک اپوزوسیون در مقابل قدرت حاکم مطرح بود و در نهایت، این امر به اعتزال و انزوای جبری آن‌ها انجامید و فقیهان را از مواجهه مستقیم با جریان‌ات سیاسی - که تأملات مبتنی بر روش‌شناسی فقه حکومتی را ایجاب می‌کرد - بازداشت. کلام شیعی سویه سیاسی خود را از دست داد و هویتی جدلی - اعتقادی و عرفانی یافت و تأمل در موارد عدم نص که زمینه ظهور سیاست شرعی و رأی امام بود، به فراموشی سپرده شد.

بدین ترتیب عملیات اجتهاد، متمرکز بر نص و ظواهر شد که تأملات لفظ مدارانه مبتنی بر قواعد دلالت را می‌طلبید. در حالی که اصول و روش‌شناسی فقه، هم‌زمان با لفظ مداری و تأکید بر قواعد دلالت، نیازمند تأمل در منطقه فراغ و زمینه‌های عدم نص، تحلیل متون تأویل‌پذیر، رفع تعارضات ظاهری نص/ رأی و ثابت/ متغیر، و تبیین اهداف و مقاصد شرعی است؛ این امر مستلزم طرح تئوری‌های کلان در سیاست، اقتصاد، حقوق، اخلاق و خانواده می‌باشد.

در دهه‌های اخیر تلاش عالمان اهل سنت جهت گشوده شدن باب اجتهاد و نفی تئوری تقلید از یک سو و ایجاد حکومت اسلامی - شیعی در ایران از سوی دیگر، زمینه‌های علمی - عملی است که خاستگاه‌های تقلیل‌گرایی در فقه اسلامی را نفی و معنا شناختی نو و روش‌شناسی متفاوتی را در عملیات اجتهاد و استنباط حکم ایجاب می‌کند و در نهایت به نفی تحلیل غیر سیستمی از فروع فقهی در حقوق اسلامی می‌انجامد.

بدین ترتیب هم‌سویی محققان و مؤلفان حقوق اسلامی با جریان تفکر فقهی فوق لازم است. زیرا به ظهور هر چه بیشتر عقلانیت سیستمی فقه کلان اسلامی می‌انجامد؛ تفکری که بر خلاف هویت لفظ مدارانه تاریخی خود اینک معقول و منقول، نص/ رأی و ثابت/ متغیر را با هم در افق‌های عقلانی حاصل از حاکمیت قواعد عدالت، سمحه و

مصلحت در عملیات اجتهاد و استنباط حکم، دخالت می‌دهد.

جهت ایجاد زمینه‌های مساعد برای محققان و مؤلفان در مواجهه با این فضاهاى جدید

معناشناختی و روش‌شناسی بی‌سابقه در فقه، تأکید بر امور زیر ضروری است:

۱- از آن‌جا که توقف جریان تقلیل‌گرایی و ظهور افق‌های نوین معناشناختی و

روش‌شناسی فقه حکومتی، هم‌زمان، یا با تأخر و تقدم، در فضای متفاوت شیعی و سنی

صورت می‌گیرد، تعاملات علمی و ایجاد فرصت‌های تحقیقاتی برای محققان لازم است

تا در آینده شاهد دوگانگی معناشناختی‌های نو و روش‌شناسی‌های ناهم‌سو نباشیم.

اختلافات به دلیل خاستگاه‌های مختلف کلامی و ایدئولوژیک این مقولات، اجتناب

ناپذیر است؛ اما درک معناشناسی‌های متفاوت، یا درک چند هویتی بودن مقولات و مفاهیم

واحد در زبان‌های مختلف در نهایت به تفاهم و تکامل‌گرایی می‌انجامد.

۲- آموزش‌های ضمن خدمت در خصوص آشنایی با فضاهاى نوین مطالعاتی و تحقیقی

لازم است. به عبارت دیگر باید محققان و اساتید را با تازه‌ترین داده‌های علمی در فقه،

اصول و حقوق اسلامی و همچنین کلام فقهی به مثابه مبادی و زیرساخت‌های تئوریک

مقولات فقهی آشنا ساخت.

۳- ورود جدی محققان در گفتمان‌های معناشناختی و تحلیل سیستمی از فقه از یک سو

و به کارگیری روش‌شناسی فقه حکومتی در تأملات فقهی از سوی دیگر، پس از فراهم

آمدن شرایط فوق لازم است.

۴- از آنجا که اهل سنت خاستگاه مباحث مربوط به امامت، مشروعیت حکومت، ماهیت

سیاست شرعی و مانند آن را در فقه می‌دانند و نظریه‌پردازان شیعی خاستگاه این مباحث

بنیادین را در کلام می‌یابند، توجه به اختلاف جوهری این خاستگاه‌ها ضروری است.

بدین ترتیب در فقه شیعی تحقیق در این زمینه‌ها، ذاتاً به کلان‌اندیشی و تأملات

شرعی - عقلی تفکر شیعی مربوط می‌شود؛ در حالی که در تفکر اهل سنت، این امور

مربوط به فروع فقه و احکام شرعی است. این نکته راز تفاوت تأملات مربوط به فلسفه

فقه و مقاصد شریعت در فقه شیعی و اهل سنت است که مستلزم روش‌شناسی‌های

مختلف است و ما در موقعیت‌های مناسب به آن خواهیم پرداخت.